

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

(محرم ۱۴۳۴ ه.ق - پیام آوران عشق)

۳۰ آبان ۹۱

خطبه‌ی شب پنجم

سلام بر رحمن و رحیم؛ رحیم بر خورندگان خزاینِ آفرینش؛ آنانی که روزی‌شان قبل از آمدن به جهان خاکی آماده گردیده تا سیرِ حیات ادامه یابد و شکم‌ها از تدبیر پروردگار عالم گرسنه نماند؛ جان با شرافتش در نعمت‌ها متنعم گردد و آنگاه پروردگارش را بستاید.

افسوس که نعمت سلامتی با اطاعت نکردن از فرامین کتاب آسمانی به مرضی سخت و علاج ناپذیر بدل می‌گردد؛ اعضا و جوارح در خدمت نفس شیطانی در می‌آید و او مانند فرماندهی شکست خورده تسلیم سرنوشتی می‌شود که پروردگار عالم فرموده: مرگ بر انسان باد که چه ناسپاس است؛ ناسپاس نعمت روحی منور در جسمی که کمال خلقت است.

مرگ چیست؟ قطع حیات را مرگ می‌شناسند. حیات از گلو خارج می‌شود و او جسدی که باید در خاک پنهان شود؛ یادش در ذهن‌ها بماند و دیگر آثارش در زمین دیده نشود؛ آثار ناسپاسی‌اش مونس قبرش شود و خاطره‌ی تلخی وجودش در کام زمان باقی بماند؛ ذائقه‌ها تلخی‌اش را در جان‌شان ذخیره کنند و هر بار که یادش را در خاطره‌ی جان مرور می‌کنند بر زندگی ننگینش عذاب را تقاضا کنند، درحالی‌که در مشیت آفرینش، مرگ هم مانند تولد است؛ تولدی باشکوه‌تر از دنیا. پس ناسپاسی در نشناختن انوار روح، حیات را قطع می‌کند و جان انسان را در ظلمت جهل قرار می‌دهد مانند ماه محرم که تلخی جهل جاهلان در کام زمان جاودانه شد و زندگی ننگینشان آینه‌ی عبرت حق از باطل گردید؛ حقی که همواره در زمان می‌جوشد و آرمان‌هایش را اعلام می‌دارد و باطلی که حق را در پشت وجود مکارش پنهان می‌کند تا سیه‌روزی‌اش، چندی بر جان افسون شده‌اش ارمغان حق را زمزمه کند.

روز چهاردهم محرم آغاز می‌شود. کاروان به قبیله‌ای از بادیه‌نشین‌های اطراف عراق می‌رسد. مردم به طرف فرزندان رسول خدا می‌آیند. پیرمردی که بسیار مسن است فریاد می‌زند: ای وای بر دیدگان سیه‌روزم، اینان فرزندان رسول خدا هستند. سربازان از ترس هجوم مردم از امام امان می‌خواهند؛ امام آنان را به ترک کاروان وصیت می‌کند و مأموران جز راهبانان همگی می‌گریزند.

شب را در میان قبیله می‌مانند. مردم چراغ‌ها را در اطراف امام جمع می‌کنند تا آنان را موعظه کند. امام از واقعه‌ی کربلا می‌گوید. عده‌ای خاک بر سرشان می‌ریزند و عده‌ای بر سر و سینه می‌زنند. بانوان، در حلقه‌ی زنان قبیله که برای شهدا فریاد الغوث سر داده‌اند همراه با نوای یا محمدا عزاداری می‌کنند. امام سجاد امر به سکوت می‌فرماید. سکوت بر صحرا حاکم می‌شود. امام سجاد رو به مردم می‌کنند و می‌فرمایند: ما را در زمان حیاتتان جاودانه کنید تا فرزندانتان این نعمت بی‌پایان را مانند گنجینه‌ای نگهداری کنند. همواره حق را پیروز بدانند و باطل را کف روی آب که خیلی زود محو می‌شود.

با آمدن صبح، کاروان قبیله را ترک می‌کند. تا مسافت دوری از اهل‌بیت جدا نمی‌شوند. کاروان به ظهر روز پانزدهم محرم می‌رسد. امام سجاد (ع) می‌فرماید: فردا از این سرزمینی که جان شهدایمان در آن خفته خارج می‌شویم و وارد مرزهای شام، پس عطرشان را در کامتان ذخیره کنید. حضرت زینب (س) خدمت امام می‌آیند و می‌فرماید: ای یادگار جدم، آنگاه که وارد این سرزمین شدم، بوی عطر پدرم را بوییدم و صدای ملکوتی‌اش را در فضایش به گوش جان زمزمه کردم، مناجاتش را در مسجد کوفه قوت جانم گردانیدم و با او این‌چنین سخن آغاز کردم: ای وصی پیامبرم یا امیرالمؤمنین، به خانه بازگشتم؛ به سرزمینی آمدم که وصفش را بارها برایم فرموده بودی. شکر بر مشیتی که پشتوانه‌ی رسالتش آن‌چنان محکم بود که به دیده‌ی خود شاهدش بودم. اینک جانانم را به شما می‌سپارم؛ از این سرزمین می‌روم و تلخی‌اش را به دیدار مجدد خون خدا تحمل می‌کنم.

کاروان به غروب روز ۱۵ محرم می‌رسد. در دل صحرا اتراق می‌کند. مدت پیمودن راه شام، شب‌ها فرصتی بود که امام سجاد (ع) فرزندان کوچک کاروان را در آغوش پر مهرشان نوازش کنند. دختران حضرت اباعبدالله از حلقه‌ی مهر امام خارج نمی‌شوند مخصوصاً دختر کوچکش حضرت فاطمه‌ی ثانی که رقیه نام داشت ولی او را فاطمه‌ی کوچک می‌خوانند. امام بر توان فکری این دردانه‌ی اهل‌بیت درود می‌فرستاد و همواره به سؤالی که از او می‌کرد با اشتیاق پاسخ می‌فرمود؛ می‌پرسید: برادر عمه‌ام زینب، امام من بود. اکنون من در بیعت امامم هستم تا او را نیابم نمی‌توانم به شما اقتدا کنم؛ عمه‌ام می‌فرماید: او را به زودی ملاقات می‌کنی و من منتظر این ملاقات هستم؛ آیا باید از شما اطاعت کنم؟ امام سجاد (ع) این کودک سه ساله را که از معرفت بیان، همانند بزرگسالان بود در آغوش می‌گرفت و می‌فرمود: آیا پدرمان تو را به بیعت خویش فرمان داد؟ و او می‌گفت: آن گاه که پاهایش را محکم گرفته بودم تا مرا هم مانند علی اصغر به میدان جنگ ببرد او مرا نوازش کرد و فرمود: من در پایان سفر، به دیدارت خواهم آمد؛ مراقب باش در بیعت من بهانی تا تو را نزد خودم ببرم و عمه‌ام فرمود: تکلیف را از امام سؤال کن. امام سجاد (ع) درحالی‌که صورت مبارکش غرق در اشک می‌شد خواهر گرامی‌اش را به سینه می‌چسباند و می‌فرمود: عالم در بیعت پدرمان حسین جاودانه شد پس به قولت عمل کن و منتظرش بهمان کودک در آغوش امام به خواب می‌رفت و شعله‌ی پر فروز امامت سختی راه را بر عاشقان حق آسان می‌کرد.

عشق در وجودشان همانند حروف مقطعه‌ی قرآن کریم فقط یک کلمه بود و آن رضای پروردگار عالم از امانت‌داران حق علیه باطل.

خاطرات آمدن و رفتن فرزندان آل رسول به زمان محدود نمی‌شود؛ اول محرم یا دهم محرم یا اربعین، محرم همه‌ی ساعت‌هایش زبانی شیوا دارد که شنوندگان را بر سفره‌ی احسانش دعوت می‌کند؛ احسان احساس‌هایی که قوت جان مردمان است و سنگ‌های این خانه امانت‌دار آن خواهد بود؛ ناله‌اش بر عرش طنین افکن است و زبان گویایش که در ظاهر خاموش به نظر می‌رسد ولی در باطن با زمزمه‌ای عاشقانه ابراز می‌دارد:

ای حجر، تو بر خود بالیدی که در خانه‌ی پروردگارت جای داری و من بر خود می‌بالم  
که در جایگاه مهر مولایم گنجینه‌ی زمین و آسمان هستم؛ فرامینش را بر جانم  
می‌نگارم و جگر سوخته از هجرانش را با مهمانان کوی‌اش درمان می‌کنم و با  
عاشقانش فریاد می‌زنم:

**اللهم عجل لولیک الفرج**

www.rayatolhoda.com